گزارش یک تحقیق

نگرش دانشجویان مهاجر نسبت به ایران

آمنه اخلاقی | مدت‌ها پیش در جریان یک نشست دوستانه با چند تن از مهاجران که همگی از فعالان فرهنگی -اجتماعی و از تحصیل کردگان و به عبارتی نخبگان اجتماعی این قشر محسوب می‌شدند، شاهد عبارات و بیان خاطراتی بودم که همگی دال بر یک موضوع دردناک بودند: احساس بدبینی و بی‌اعتمادی نسبت به ایران!

این موضوعِ عادی‌شده، زمانی توجه مرا به «مسئله بودن» خود جلب کرد که در جریان مکالمات غیررسمی‌ام با این قشر، متوجه فراگیری این نگرش در آنان شدم. ارتباط با برخی از آن‌ها که به افغانستان بازگشته و حالا دیگر استاد دانشگاه، روزنامه‌نگار، مجری- کارشناس شبکه‌های تلویزیونی و یا حتی نماینده پارلمان شده بودند، و یا آنانی که به امریکا، اروپا و استرالیا مهاجرت کرده و چنین مشاغلی را به عهده گرفته بودند، مرا به این فکر انداخت که این احساسات منفی و خصوصا بی‌اعتمادی، چه اثری بر جهت‌گیری‌های سیاسی و فرهنگی آن‌ها در قبال ایران و از آن مهم‌تر چه اثری بر انتقال این احساسات منفی به دیگرانی خواهد داشت که هرگز ایران را مستقیماً تجربه نکرده‌اند؟ به خصوص که این قشر، اغلب انتقال‌دهنده نگرش خود به سایر مهاجران و نیز افغانستانی‌های داخل کشور هستند؛ نگرشی که با توجه به نفوذ ناشی از جایگاه اجتماعی‌شان با پذیرش مردم نیز همراه خواهد بود. بنابراین آیا این امر نمی‌تواند در درازمدت به کدورت روابط دو کشور بیانجامد؟ زمانی که بازگشت‌کنندگان از ایران -به عنوان سفرای غیررسمی این کشور- سوغات مسمومِ بدبینی و بی‌اعتمادی به ایران را همراه ببرند؟

بی‌اعتماد نبودیم، بی‌اعتماد شدیم!

این تجربیات و تأملات باعث شد که به سراغ این قشر بروم و جویای دلایل بی‌اعتمادیشان به ایران شوم. زیرا همانطور که اعتماد به عنوان یک عاطفه‌ی مثبت می‌تواند گروه‌های متفاوت اجتماعی را به هم پیوند دهد و از تمایز و عدم انسجام جلوگیری نماید، بی‌اعتمادی هم می‌تواند با ایجاد جدایی، انسجام اجتماعی را مختل کرده و زمینه‌ساز بسیاری از انحرافات و مسائل اجتماعی شود. خصوصاً مهاجران که عدم قطعیت و پیش‌بینی‌ناپذیری، جزئی از زندگیشان است نیاز مبرمی به اعتماد دارند.

خیلی‌ها به خاطر این که این موضوع را ماهیتاً «سیاسی» می‌دانستند، با توجه به موقعیت شناخته‌شده یا قابل‌شناسایی‌شان در ایران، شرکت در این تحقیق را منتج به پیامدهایی نامطلوب برای خود قلمداد کرده و از مشارکت امتناع کردند.

امتناعی که خود نشانی از بدبینی و بی‌اعتمادی بود! اغلب آن‌هایی هم که حاضر به مشارکت شدند نسبت به مکان بحث‌های گروهی، اعضای گروه، ضبط جلسات و شرکت با نام واقعی‌شان و امثال آن حساسیت نشان می‌دادند که باز هم دال بر همان بی‌اعتمادی بود.

نتایج حاکی از این بودند که مضمون بی‌اعتمادی به نسبت بسیار بیشتری از اعتماد در گفته‌ها و حتی رفتارهای ایشان جای دارد و درواقع در میان ایشان بی‌اعتمادی به ایران بسیار بیشتر از اعتماد به آن است. بیشتر این بی‌اعتمادی نسبت به نهادها و بالاخص نهادهای دولتی ابراز می‌شد. در واقع بیشترین موارد گزارش بی‌اعتمادی مربوط به رسانه، دولت و قوانین و ساختار حقوقی-اداری می‌باشد.

یکی از نکات مشترک در همه بحث‌ها اشاره مشارکت‌کنندگان به دلیل مهاجرت والدین‌شان به ایران بود. از نظر آن‌ها دلیل اصلی انتخاب ایران[نه دلیل مهاجرت]وقوع انقلاب اسلامی و تشکیل حکومت شیعی در ایران بوده که در آن دوران مقارن با شعارهای حکومت اسلامی، وحدت، امت واحده اسلامی، برادری، برابری و امثال آن شده است. این شعارها برای اقلیت شیعه و هزاره افغانستانی که در افغانستان همواره مورد تبعیض مذهبی و سیاسی بوده‌اند از جذابیت بالایی برخوردار بوده که در انتخاب ایران توسط نسل اول تاثیر بسزایی گذاشته است.

شرکت‌کنندگان که همه از نسل دوم و متولد ایران بودند مهم‌ترین دلیل بی‌اعتمادی خود را مواجهه با عدم تحقق این شعارها در عمل دانسته و از عباراتی مثل شکاف شعار و عمل در ایران استفاده می‌کردند. اسلامی ندانستن سیاست‌های دولت و رفتار مردم برخلاف شعارهای اسلامی موجود در ایران یکی از عمده‌ترین مباحث مشارکت‌کنندگان بود. مثلا طی جلسات، بحث‌های زیر عنوان شدند:

«یک مسئله این است که ما شیعیان خیلی از ایران توقع داشتیم. در واقع این توقع را خود ایران با شعارهایش که می‌خواهیم امت واحده و حکومت جهانی اسلام را راه بیاندازیم، ایجاد کرد.» از نظر ایشان تجربه تحقیر و تبعیض، موجب تردید ایشان نسبت به ارزش‌ها و شعارهای اسلامی شده که ایران را با آن‌ها می‌شناختند. به نظر می‌رسد این تناقض ارزش و هنجار یا به قول ایشان شعار و عمل، موجب تعمیم بی‌اعتمادی به تمام ارکان عینی و انتزاعی نظام اجتماعی ایران شده باشد. مثلا می‌توان از بی‌اعتقاد شدن ایشان به این شعارها به عنوان نتیجه این بی‌اعتمادی نام برد:

«خب برخوردهایشان را که دیدم یا از رسانه‌ها و اخبار شنیدم، به این نتیجه رسیدم که اینجا اول منافع خودشان را در نظر می‌گیرن بعد منافع بقیه را؛ این اسلامی که می‌گویند با عملشان فرق دارد.» از دیگر نکات مشترک در همه بحث‌ها اشاره به این مطلب بود که رسانه ایران اساساً مورد اعتماد نیست و از مهم‌ترین دلایل ایجاد این بی‌اعتمادی به رسانه تصویرسازی‌های منفی‌عامدانه‌ای است که رسانه از مهاجران افغانستانی داشته است.

نکته دیگری که در باب بی‌اعتمادی به رسانه‌ها بدان اشاره می‌شد، خاموشی انتخابی رسانه در مورد مسائل مختلف بطور کلی و مسائل مهاجران بطور خاص بود، یعنی به عقیده برخی تنها جنایت و بزه‌های مهاجران منعکس می‌شد.

بی‌اعتمادی به دولت نیز در همه جلسات مورد تاکید بود و دلیل آن تغییر مداوم سیاست‌ها و قوانین و عدم صراحت مواضع دولت ایران نسبت به افغانستان و مهاجران عنوان می‌شد:

« بعضی از قوانین، خودش موجب جرم می‌شود، مثلاً من برای گرفتن پاسپورت دانشجویی‌ام روند قانونی که باید طی می‌کردم طوری بود که باید یک مدت بی‌مدرک می‌بودم. یعنی خواه یا ناخواه یک مدت غیرقانونی می‌شدم. خود این روند رفت و برگشت به تهران و صدور نامه، یک ماه طول می‌کشید، در حالی که نامه ترددی که می‌دادند ۱۰ روزه و غیر قابل تمدید بود.»

«وقتی وارد یک سازمان می‌شوی هیچ‌وقت نمی‌دانی که قانون امروز و این ساعت برای تو افغان چیست! این باعث می‌شود که مجبور باشی هرچی آن کارمند می‌گوید را باور کنی، این فرصت سوءاستفاده را برای عده‌ای فراهم می‌کند.» بی‌اعتمادی به دولت تا حدی بود که در بیان اعتماد به سازمان‌ها و نهادها، شرکت‌کنندگان سازمان‌ها و نهادهای خصوصی و دولتی را از هم جدا کرده و نسبت به سازمان‌های مستقل از دولت اعتماد بیشتری ابراز می‌کردند. از نظر آن‌ها هم ساختار رسمی و قانونی سازمان‌های دولتی و هم مجریان آن‌ها یعنی کارمندان قابل اعتماد نبودند. دلیل این عدم قابلیت اعتماد هم مواردی چون رفتار تحقیرآمیز کارمندان نسبت به ارباب‌رجوع افغانستانی، بی‌اختیاری و احساس ناتوانی مطلق مهاجر در قبال عملِ سازمان‌ها و کارمندان، عدم وجود حق اعتراض به کارمندان به علت تعطیل کار توسط کارمند، حوزه‌ی گسترده‌ی اختیارات کارمند در سوءاستفاده از موقعیت ارباب رجوع افغانستانی، عدم رسیدگی به شکایات قانونی مهاجران و از همه مهم‌تر قوانین متغیر و متناقض سازمان‌ها در مورد مهاجران افغانستانی و نیز تجربه مواردی چون برخوردهای غیرقانونی نظیر محروم‌سازی مهاجر قانونی از برخی حقوق، تجربه برخورد غیرانسانی نظیر خشونت فیزیکی، عدم احقاق حق در دادگاه‌ها و تجربه قرار گرفتن در معرض سوءاستفاده مالی (اخاذی، رشوه‌گیری، کلاهبرداری) و خشونت روانی نظیر توهین و تحقیر به دلیل موقعیت شکننده مهاجر و

> یک مسئله این است که ما شیعیان خیلی از ایران توقع داشتیم. در واقع این توقع را خود ایران با شعارهایش که می‌خواهیم امت واحده و حکومت جهانی اسلام را راه بیاندازیم، ایجاد کرد